فراخوان برای شرکت در مباحثه

بر این ارزیابی‌که روندهای سیاسی کشور ما به سمت تحولات تعیین‌کننده پیش می‌روند و با افزایش تاثیر عامل بین‌المللی، وقوع دگرگونی عینیت بیشتری خواهد یافت، تقریبا همه تحلیل‌گران سیاسی اتفاق نظر دارند. بر همین اساس پرسش‌ها و بحث‌هایپرامون موضوعات و مقولاتی چون؛ همکاری، اتحاد، ائتلاف، جبهه، آلترناتیو سیاسی و... بویژه در میان نیروهای اپوزیسیون فراگیر شده است.

در همین رابطه و با توجه به اهمیت و ضرورت هدفمند و همگراشدن بحث‌ها و نظرها، شریه کار بر آنست‌که مواضع گوناگون صاحب‌نظران و تحلیل‌گران اپوزیسیون را بازتاب دهد. در همین راستا از همه خوانندگان خود و علاقمندان به شرکت در این مباحثه نیز دعوت می‌کنیم‌که با پاسخ به پرسش‌های زیر به غنای بحث‌ها یاری رساند. به دلیل محدودیت جا خواهشمندیم پاسخ‌های خود را به حداکثر ۱۴۰۰ کلمه (۲/۵ستون نشریه کار) محدود نماید. درج پاسخ‌های دریافتی را ما از شماره آینده آغاز خواهیم‌کرد.

* * *

۱ ـ تعریف شما از مقولات مختلف طرح‌شده در این زمینه: همکاری، اتحاد، ائتلاف، جبهه، چیست و در شرایط کنونی کدام را ودر چه چارچوبی ضروری می‌دانید؟

۲ ـ شکل مورد نظر شما برای تامین اتحاد نیروهای اپوزیسیون در ایران مشخصا چه نیروهائی را در بر می‌گیرد؟

۳ ـ نظر شما در مورد چهه نیروهای جمهوری‌خواه دمکرات و یا چهه نیروهای آزادیخواه (بطور خلاصه چهه جمهوری یا چهه آزادی) چیست؟

۴ ـ در مورد مشروطه‌خواهان اسلامی (نیروهائی‌که حفظ و اصلاح نظام جمهوری اسلامی را خواهانند) چه نظری دارید؟ آیا در اتحاد مورد نظر شما می‌گنجد؟

۵ ـ در مورد مشروطه‌خواهان سلطنتی در ارتباط با پرسش‌های پیش‌گفته چه می‌اندیشید؟

۶ ـ چه مبانی؟ معیارها و وجوه مشترکی را، شما برای اتحاد نیروهای اپوزیسیون پیشنهاد می‌کنید؟

پاسخ به پرسش‌های هفته‌نامه کار

دکتر گلمراد مرادی

با درود فراوان بر شما و ستایش از پشتکارتان و همچنین با آرزوی پیروزی نهایی خلق‌های ایران بر مستبدین با عمامه و بدون عمامه و به امید دست‌یابی مردمان زحمتکش به آگاهی کامل برای کسب حقوق خویش، علاقمندم به عنوان عضوی از جامعه چندملیتی ایران، به پرسش‌های مطرح‌شده شما در حد توانم پاسخ گویم:

۱ ـ اگر از معانی لغوی این واژه‌ها حرکت کنیم، همکاری به معنی کمک به یکدیگر، هم‌پیشگی و شرکت در کاری با هم است و این کار معمولا در زمینه‌های اقتصادی بیشتر عملی است و تا زمانی که سود طرفین باشد. این همکاری می‌تواند انجام پذیرد. اگر چه طرفین از نظر جهان‌بینی کاملا متضاد هم باشند، به باور من این کار از نظر سیاسی به اشکال دکتر برخواهد خورد، همان گونه که ما در اوایل انقلاب بهمن ۵۷ با آن مواجه شدیم. به دیگر سخن نیروهای مترقی و غیراسلامی که در انقلاب بهمن فعالانه شرکت کردند، رسما هیچ‌گونه اتحاد و ائتلافی با نیروهای اسلامی هوادار آیت‌الله خمینی، تشکیل نداده بودند، و حتی افراطیون مسلمان آن‌ها را دشمن خود می‌دانستند، اما این نیروهای انقلابی غیرمسلمان با آنان همکاری می‌کردند و در یک جبهه علیه رژیم مستبد شاه جنگیدند، نتیجه آن را به چشم ملاحظه کردیم. پس همکاری سیاسی تحت چنین شرایطی و تا زمانی که با آگاهی و قدرت مذهب بر توده‌ها حاکم است و برنامه طرف مقابل فقط در شعار خلاصه می‌شود، کاری است عبث. مگر این که هدف فقط کسب قدرت سیاسی به هر قیمتی باشد. آن گونه که امروزه آقای شاهزاده رضا پهلوی، بدون توجه به معنی اتحاد، شعار «امروز فقط اتحاد» را سر می‌دهد. گویا منظور ایشان همان همکاری با دیگر نیروها تا پیروزی بر رژیم اسلامی کنونی باشد، والا اگر ایشان معنای لغوی اتحاد، یعنی یکی‌شدن و یگانگی داشتن و در نکات کلیدی اداره مملکت همراهی بودن است، را خوب درک می‌کردند، احتمالا شعارشان را تغییر می‌دادند و می‌نوشتند، «امروز فقط همکاری»، زیرا فکر نمی‌کنم، حتی بخش بزرگی از مشروطه‌خواهان، مجاهدین، سوسیال‌دمکرات‌ها، سبزها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و پیش از همه هیچ‌کدام از خلق‌های اقلیت در ایران.

واژه ائتلاف نیز به معنی الفت داشتن و دوستی و همدمی است و این واژه در فرهنگ کشور چندملیتی ایران از نظر اجتماعی و هم‌زیستی خلق‌ها آن گونه که در سیر تاریخ نشان داده شده کاربرد عملی داشته است، ولی نظر سیاسی کمی جای سئوال است. لذا تا زمانی که توده‌ها و بویژه سازمان‌های پیشرو و (در حرف) مترقی آن‌ها به آن درجه از آگاهی اجتماعی و سیاسی نرسیده باشند که حداقل مخالفین ایدئولوژی خود را تحمل کنند و آماده بحث باشند، نه همدیگر را فحش‌باران و کتک‌کاری کنند و در یک کلام تز جرج دبلیو بوش «اگر با من نیستی پش دشمنم هستی» را، عملا به اجرا درنیاورد. نمی‌توان از ائتلافی هم نتیجه دلبخواه گرفت. جبهه نیز کلمه‌ای است نظامی و به معنی عام آن، تشکیل یک خط مقدم از نیروهای گوناگون علیه دشمن مشترک است. مثلا درزمینه نظامی، مانند همکاری مشترک هواداران سیستم سرمایه‌داری (آمریکا، انگلستان، فرانسه) و هواداران سیستم سوسیالیستی (شوروی سابق) که در یک جبهه، بر علیه رژیم فاشیستی آلمان هیتلری وارد کارزار شدند. در اینجا با تشکیل یک جبهه نظامی، تز «دشمن دشمن من دوست من است»، عملا اجرا گردید. در زمینه سیاسی در کشور خود ما جبهه ملی به رهبری زنده‌یاد دکتر مصدق را دیدیم که از سومکای دکتر منظفر بقایی که در خدمت ارتجاع بود تا حزب ایران که خادم ملت و پشتیبان سیاست دکتر مصدق بود، در آن شرکت داشتند. ولی عملا نیز ملاحظه شد که تعدادی از احزاب در جبهه ملی بزرگترین ضربه را به مصدق زدند و حتی اگر اغراق نباشد، می‌توان گفت، بدون خرابکاری بخشی از این نیروهای راست جبهه ملی، کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد، هرگز موفق نمی‌شد. متاسفانه آن گونه که تجربه نشان داد، این نیروهای ارتجاعی به رهبری مظفر بقایی‌ها و سرلشگر زاهدی‌ها و آیت‌الله کاشانی‌ها در جبهه ملی کوشیدند، دوستان را دشمن و دشمنان را دوست مردم معرفی کنند، نتیجه آن هم مانند روز روشن معلوم شد و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

به نظر من شرایط کنونی ایجاب می‌کند، که یک بار برای همیشه پیشداوری‌ها را کنار بگذاریم و این درخت کینه و نفرت را که ریشه در فرهنگ اسلامی دارد از بیخ و بن دریاوریم و با مراجعه به تاریخ گذشته احزاب و نیروهای سیاسی، میزان تلفات و مبارزه آن‌ها برای دست‌یابی به آزادی‌های دمکراتیک، تا ملی بر قضاوت‌ها و معیار سنجش دشمنان خلق‌های ایران در باره این احزاب و سازمان‌ها و همچنین ملاحظه سیاست و برنامه کنونی آن‌ها برای آینده مملکت و پیش از همه سنجش درجه صداقت و اخلاق انقلابی آن‌ها، می‌توان تعیین نمود که با کدام یک از این احزاب و نیروها می‌شود یک اتحاد یا ائتلاف موفق بوجود آورد. من بر این باورم‌که از هم اکنون باید معیار کلی نیروهای مترقی برای ائتلاف و یا اتحاد با هر گروه و دسته‌ای، سنجش درجه اعتقاد آن‌ها به دمکراسی و القبای آن یعنی شناسایی ایران به عنوان یک کشور کثیرالمله و احترام به حقوق و همچنین باور به یک سیستم فدراتیو در سرزمین چندملیتی ما باشد. در غیر این صورت در آینده با مشکلات تکراری و فراوانتر روبرو خواهیم شد.

۲ ـ همان‌گونه که در پیش به آن اشاره شد، فکر می‌کنم امروزه می‌توان با هر نیرویی که شرایط ذکرشده فوق را بپذیرد، جبهه متحدی تشکیل داد. حالا این نیروها در گذشته چگونه سیاستی را به کار گرفته بودند و این سیاست تا چه حدی اشتباه و یا صحیح بوده، نباید در شرایط کنونی معیار سنجش قرار گیرد، لازم است به یک نکته هم توجه جدی داشت. اگر ما فقط اشتباه و عیب دیگران را برجسته کنیم و خود را مبرا از هر اشکالی ببینیم، بدون شک در دریای بیکران سردرگمی غرق خواهیم شد و هیچ راه نجاتی هم نخواهیم یافت. زیرا اولا، فکر نمی‌کنم، هیچ سازمان و حزب سیاستی به آن اندازه ساده و خوبین باشد و ادعا کند که در پروسه فعالیتش هیچ‌گونه راه خطایی نرفته و اشتباهی هم مرتکب نشده است! چنین ادعایی می‌تواند یک رویا و خودبزرگ‌بینی باشد. نه چیز دیگر! به فرض اگر حزبی چنین مدعی شود، از دو حالت خارج نیست. یا اصلا هیچ فعالیتی نداشته است، در این صورت پرواضح است، اگر کسی کاری انجام ندهد، مرتکب هیچ اشتباهی هم نمی‌شود! و یا در حالت دوم، تازه تشکیل گردیده و هنوز وارد کار مبارزه سیاسی نشده است! در مجموع من اعتقاد دارم، با آن دسته از نیروهایی که در برنامه حزبی یا پلاتفرم خود نکات گرهی زیر را گنجانده‌اند و در آن جهت تبلیغ می‌کنند، مانند: جدایی کامل دین از دولت، شناسایی حقوق خلق‌های «اقلیت» در ایران، یعنی اعتقاد به یک سیستم فدراتیو در کشور چند ملیتی مانند ایران، رعایت حقوق و آزادی‌های مطرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و خواستار گنجاندن آن‌ها در قانون اساسی آینده ایران، آزادی عقیده و مذهب و به رسمیت‌شناختن آن‌ها، وضع هرگونه دخالت حکومت در مذهب و ایدئولوژی و یا ارجحیت‌دادن یکی از آن‌ها بر دیگری، اعتقاد به اصل انکارناپذیر حکومت مردم بر مردم از طریق انتخابات آزاد و عمومی، مسئله اعتقاد به برابری کامل شهروندان کشور، صرف نظر از جنسیت و نژاد و ملیت و زبان و عقیده و مذهب و دیگر ویژگی‌های شخصی آن‌ها، برابری حقوقی زنان و مردان در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را گنجانده‌اند و بر روی هم نیز شمشیر دشمنی نمی‌کشند، می‌توانیم طیف وسیعی از نیروهای چپ مبارز تا سوسیال‌دموکرات‌ها و سبزهای ایرانی و بخشی از جمهوری‌خواهان و غیره را که به احتمال بسیار قوی مخالفتی با آنچه‌که در فوق ذکر شده، نداشته باشند، ببینیم.

۳ ـ به نظر من جمهوری بوجود نخواهد آمد، اگر آزادی بوجود نداشته باشد، یعنی در واقع جمهوری فرزند خلف آزادی‌های دموکراتیک یک ملت و یا ملت‌ها است که با آرای آزاد خود سیستمی را برپامی‌کنند. البته منظور در اینجا، جمهوری از نوع سوریه و عراق و ایران و غیره نیست، بلکه یک نوع جمهوری که از خواست آزاد اکثریت مردم، بدون ترس، بوجود آمده باشد. پس در واقع چنین جمهوری با آزادی پشت و روی یک سکه جدایی‌ناپذیرند. من در اینجا متوجه پرسش نمی‌شوم که چرا این دو را از هم جدا کرده‌اند! شاید یکی بگوید در بعضی از کشورهای اروپایی با سیستم سلطنتی نیز آزادی وجود دارد و در جمهوری‌های ذکرشده فوق هرنوع آزادی را سرکوب می‌کنند. به همین دلیل راه بازگذاشته شده که اگر شاه‌زاده رضا پهلوی هم الگوی رژیم‌های سلطنتی اروپا را برای ایران در برنامه‌اش پیاده کند! که به نظر من بعید می‌آید، او هم در چنین ائتلافی شرکت داده شود! آرزو می‌کنم که من پرسش را اشتباه درک کرده باشم. در هر صورت برمی‌گردیم به آن مسئله‌ای که در پاسخ به پرسش‌های فوق مطرح نمودم. بنده از جبهه‌ای را می‌پذیرم که اعضای آن به اصول مطرح شده فوق باور داشته باشند و در راه تحقق‌بخشیدن به آن‌ها گام‌هایی بردارند. در غیر آن، نه می‌توان به آن‌ها لقب جمهوری‌خواه و نه آزادی‌خواه داد و نتیجه کار چنین جبهه‌ای به آن دیکتاتوری و مستبدینی ختم خواهد شد که متاسفانه زیاد تجربه کرده‌ایم.

۴ ـ از آنجا که حاکمیت سیاسی مذهب را تجربه کرده‌ایم و من مخالف درجه یک دخالت دین در حکومت هستم، پس پاسخ به این پرسش برای من منفی است و هیچ‌گونه همخوانی هم با مشروطه‌خواه سلطنتی و نه با مشروطه‌خواه مذهبی آن، می‌توانم داشته باشم. در باره اتحاد با این نیروها در صورتی موافقم‌که شرایط کامل فوق را در برنامه حزبی خود گنجانده باشند و آن را بپذیرند. در غیر آن صورت یک نوع خودکشی سیاسی برای نیروهای مترقی و مردمی خواهد بود.

۵ ـ فکر می‌کنم پاسخ این پرسش را در پرسش شماره چهارم داده باشم و نیازی به تکرار نمی‌بینم.

۶ ـ پاسخ به این پرسش نیز در پیش به طور واضح و خلاصه آورده شده است. پیشنهاد من همان‌ها است که نوشتم‌ام. ولی مجددا در اینجا می‌آورم: نیروهایی که دست از پیشداوری‌ها و جنگ و جدل‌های خانگی برداشته باشند. نیروهایی که به الف و بای دمکراسی یعنی به حق خلق‌های ایران در تعیین سرنوشت خویش اعتقاد داشته باشند. ارجحیت ملیت، مذهب یا گروه خاصی را بر دیگران، نفی کنند، حداقل به سیستم فدراتیو در حکومت آینده ایران معتقد باشد. این پیشنهاد من برای یک ائتلاف یا اتحاد مردمی است.

با آرزوی پیروزی دست شما را از دور می‌فشارم

گفتگو وهمکاری پیش نیاز اتحاد

الف ـ بهزاد

انقلاب بهمن و تجربه آزادی و دمکراسی:

۲۴ سال از انقلاب بهمن می‌گذرد. انقلابی که با شرکت همه گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و توده‌های مردم به پیروزی رسید ولی روحانیون و نیروهای مذهبی تحت رهبری خمینی از همان آغاز با اعدام‌های دسته‌جمعی و گروهی سران دستگیرشده رژیم شاه.

اتخاذ سیاست‌های خشن نسبت به گروه‌های غیرمذهبی و حمله به اماکن، اجتماعات و راهپیمایی‌های آن‌ها و همزمان تصفیه نیروهای مذهبی دگراندیش تمام قدرت را در چنگ خود گرفتند و طرفدارانش از همان آغاز نشان دادند که خودشان هم دولت تعیین می‌کنند. هم مجلس خبرگان را در مقابل مجلس موسسان علم می‌کنند و هم نظام جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، را به عنوان نظام مقدس بنیان می‌گذارند. از مفهوم جمهوری اسلامی هیچ‌کس اطلاعی نداشت و آن طور که اسناد و خاطرات افراد نزدیک به خمینی نشان می‌دهد حتی خود او هم مسفهوم منسجم و تعریف‌شده‌ای از جمهوری اسلامی از جمله موضوع ولایت فقیه در ذهن نداشت با این حال موضوع مرکزی برای خمینی و یاراتش حفظ حکومت به هر قیمت بود. به همین خاطر و همچنین به خاطر تبیین عقیدتی و جهان‌بینی حکومت که نیاز آن زمان بود اصل ولایت فقیه در قانون اساسی گنجانده شد. نیروهای مذهبی به رهبری خمینی بویژه با این کار نشان دادندکه بیش از همه نسبت به مفاهیم آزادی، دمکراسی، حقوق بشر و حقوق اقلیت در جامعه بیگانه هستند و در بهترین حالت می‌توان آن‌ها را شاگردان شیخ فضل‌الله نوری در دوران مشروطیت به حساب آورد که به دنبال نظام مشروعه، ۷۰ سال قبل از آن بود. پیروان خمینی درست از همان روزهای نخست شعار اصلی خود را این قرار دادند که «کسی که رای نداده حق نظر ندارد» و یا «حزب فقط حزب‌الله رهبر فقط روح‌الله».

با این حال بی‌توجهی و بی‌اعتقادی به مفاهیمی چون دمکراسی و حقوق بشر و یگانگی با درک رقابت سالم نیروهای سیاسی در یک جامعه دمکراتیک خاص خمینی و طرفدارانش نبود. بقیه نیروهای سیاسی اعم از مسذهبی، ملی ـ مذهبی و نیروهای چپ و غیرمذهبی به طور عمده مشغول ادامه مبارزه با بازماندگان رژیم سابق، سرمایه‌داران، صاحبان صنعت و زمین و همچنین درگیر مبارزه جدی با دشمنان خارجی از نوع شرقی و غربی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا بودند و بدین سان تنور بیگانه‌ستیزی و «دشمن»پروری سران حاکمیت را همواره داغ نگه داشتند بخشی از این گروه‌ها با بهادادن به همین جنبه از تمایلات و عملکردهای خمینی و طرفدارانش از حاکمیت حمایت نموده و سران رژیم را به قاطعیت بیشتر و انقلابی‌تر در مقابل سران رژیم سابق، سرمایه‌داران و زمین‌داران و دولتی‌کردن صنایع و... ترغیب می‌کردند. نمونه بارز و برجسته در میان نیروهای چپ و غیرمذهبی در آن زمان حزب توده می‌باشد. بعدها سازمان فدائیان خلق ـ اکثریت که من نیز مانند بسیاری از جوانان دوره انقلاب جذب تشکیلات آنان شده بودم با پذیرش سوسیالیسم عملا موجود جهانی و به تبع آن با گرایش به حزب توده به صف حامیان رژیم اسلامی ضمن انتقاد به عملکردهای تنگ‌نظرانه و انحصارطلبانه آن پیوستند و در تکمیل حرف خمینی می‌گفتند «اگر مردم متحد شوند آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» و بدین ترتیب می‌خواستند صفوف اتحاد را محکم نگه دارند غافل از این که چنین اتحادی نمی‌توانست ثمری برای جامعه ایران داشته باشد. چرا که دیدیم رژیم اسلامی، این نیروها و همچنین نیروهای ملی ـ مذهبی مانند نهضت آزادی و یا جنبش مسلمانان مبارز به رهبری آقای پیمان و یا گروه‌های مشابه را که پذیرفته بودند در چهارچوب قانون و به صورت مسالمت‌آمیز فعالیت می‌کنند هم تحمل نکرد و سرکوب پیوسته و هدفدار را دنبال می‌کرده است به گونه‌ای که امروز نیز با هر گونه فضای باز سیاسی حتی برای اصلاح‌طلبان درون حاکمیت به شدت مخالفت می‌شود. بسیاری از اعضا و هواداران نیروهای مختلف ناجوانمردانه به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و بسیاری نیز سال‌ها درزندان‌ها ماندند و هزاران نفر از کار و زندگی عادی محروم گردیدند و این روند کم و بیش همچنان ادامه دارد.

موضوع مرکزی این است که این نیروها هدف اصلی که همانا آزادی و دمکراسی باشد را فدای مبارزه علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا کرده بودند و وقت و بی‌وقت مشغول مبارزه با «دشمن» بودند و یا مثلا آقای پیزدی که از نهضت آزادی و از هم‌رزمان آقای بازرگان می‌باشندکه ایشان به درستی خواستار «یاران بودند و نه سیل»، افتخار می‌کردند که موضوع روز قدس جهت دفاع از مردم فلسطین ایده ایشان می‌باشدکه خدمت امام بردند و رهبر انقلاب هم تایید کردند. محور قراردادن آزادی و دمکراسی به عنوان هدف اصلی و همیشگی به هر بهانه‌ای حتی به بهانه مبارزه برای عدالت اجتماعی و یا به مبارزه علیه بی‌عدالتی در عرصه جهانی می‌تواند نتایج فلاکت‌باری برای یک ملت به بار بیاورد که دیدیم برای مردم ایران چنین شد. ادامه مبارزه علیه رژیم شاه‌که باید در جایی متوقف می‌شد به اینجا منتهی شد که امروز میهن ما بعد از سقوط طالبان در افغانستان، تنها رژیم مذهبی ـ طالبانی جهان می‌باشد. من نمی‌توانم دیکتاتوربودن شاه و فاسدبودن رژیمش را دلیلی بر صحت کار نیروهای سیاسی بدانم.

اکنون بعد از دوره‌ای که وجه مشخصه آن گسترش اختلاف‌ها، انشعاب‌ها و نوعی بدبینی بین گروه‌ها بوده گرایشات مثبتی خود را نشان می‌دهند که وجهه مشخصه اصلی آن‌ها تاکید بر آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و آزادی‌های فردی می‌باشدو این که تحقق این خواسته‌ها در یک جامعه دمکراتیک که با رای مردم شکل می‌گیرد ممکن است. در همین راستا طبیعی است که بحث‌هایی در باره مقولاتی مانند همکاری، اتحاد و جبهه مورد توجه تمام نیروهای آز ادیخواه قرار بگیرد.

قدم اول گفتگو: اتحاد بین نیروها و یا تشکیل جبهه، همواره مورد توجه نیروهای سیاسی بوده است اگر چه تاکون کارنامه قابل قبولی به دست نیامده است. اما نکته مثبت اکنون این است که این بحث‌ها بار دیگر مطرح‌شده و جدی‌تر از قبل مورد توجه قرار می‌گیرد. باید این واقعیت را قبول کردکه دوران ظهور رهبری فردی در جنبش ایران سپری شده است و رهبری سیاسی نیز امروز به صورت جمعی و آن هم نه فقط از طرف رهبران یک سازمان و یا حزب سیاسی بلکه اغلب با هماهنگی چند سازمان اعمال می‌گردد، بعلاوه ترکیب رهبری امری سیال و در حال دگرگونی همیشگی است. همچنین پشت سرگذاشتن گرایش توده‌گرایی و پایبندی به خرد جمعی و مدنیت ایجاب می‌کندکه در کنار مخاطب قراردادن مردم، گفتگو با سازمان‌های مختلف محور اصلی رابطه‌ها قرار گیرد. به عنوان مثال آقای رضا پهلوی در بیانیه خودشان به درستی می‌گویند «اتحاد ملی همه نیروهای مترقی و آزادیخواه، راه نجات ملت و کشور ماست». و در جای دیگر در باره نظام آینده ایران می‌گویند «چه در شکل جمهوری، چه در

ادامه در صفحه ۱۰